

قاتلت گفت که دشمن شکنش را کشتیم
 خوب شد پای علی سینه زنش را کشتیم
 نه فقط فاطمه با او حسنش را کشتیم
 می زند داد به لبخند زنش را کشتیم
 تا که در مسجد و بازار مرا می بیند

آه از آن روز که کارم به تماشا افتاد
 رد پای به روی چادرت آنجا افتاد
 من زمین خوردم و بانوی من از پا افتاد
 ضربه ای آمد و بر بازوی تو جا افتاد
 باز این روضه ی دشوار مرا می بیند

قنغذ از راه از آن لحظه که آمد می زد
 تازه می کرد نفس را و مجدد می زد
 وای از دست مغیره چقدر بد می زد
 جای هر کس که در آن روز نمیزد می زد
 باز با خنده در انظار مرا می بیند

می روی زخمی و زخم دل من باقی ماند
 راز سر بسته ی چشمان حسن باقی ماند
 کفنت می کنم اما دو کفن باقی ماند
 کهنه پیراهن و یک پاره بدن باقی ماند
 پسرت بی سر و دستار مرا می بیند

ترسم این است بریزند بدنش را بکشند
 جلوی دختر من پیرهنش را بکشند
 نیزه ها نقشه ی برهم زدنش را بکشند
 دارد آن چشمه ی دیدار مرا می بیند

شاعر: حسن لطفی

روسرت جای عموده فاطمه(س) پیش تو بوده
 دیدی حالا، من میگفتم رخ مادرم کبوده
 مصیبت بی امونه رقیه روضه خونه
 عمو به من گفته تا من زنده ام
 صورتت شبیه زهرا(س) همیشه
 روی حرمله به روت وا همیشه
 سر گوشواره دعوا همیشه

شاعر: سعید پاشازاده

بی تو این شب، شب غم بار مرا می بیند
 درد، این درد چه بسیار مرا می بیند
 جز تو یک شهر دل آزار مرا می بیند
 چشمت انگار که این بار مرا می بیند
 ولی انگار نه انگار مرا می بیند

باز کن پلک که از خانه خجالت نکشم
 بی تو از آه یتیمانه خجالت نکشم
 شانه ای زن که از این شانه خجالب نکشم
 تو و پیراهن مردانه خجالت نکشم
 چشم بی جان تو ای یار مرا می بیند

زحمت دختر تب کرده تو را خوب نکرد
 اشکش افسوس که سر درد تو را خوب نکرد
 روی نیلی شده ی زرد تو را خوب نکرد
 زخم های جگر مرد تو را خوب نکرد
 چه کنم دخترکت زار مرا می بیند

با که گویم تن بیمار چرا خونین است
 سنگ غلست، در و دیوار چرا خونین است
 باز می شویم و هر بار چرا خونین است
 انحنای نوک مسمار چرا خونین است
 وای از آن میخ که خون بار مرا می بیند

اگه بدم و بین خوبا دیگه ندارم جا
ولی باور قلبیم اینه مادرمه زهرا
مادر ماه آسمونه - مادر خیلی مهربونه
مادر دردمو میدونه مادر از درش نمبرونه
مادر سادات - رو بال ابرا پا میذاره
مادر سادات - هوای نوکراشو داره
مادر سادات - هوای نوکراشو داره
"السلام علیک - سیدتی فاطمه زهرا"

اگه همه ی زندگیمون شوره و عشقه
صدقه سر شیر زن شهر دمشقه
زینب اشکارو میخره - زینب کربلا میبره
زینب از نیاز دل و درد نوکراش با خبره
عمه ی سادات - شکسته بال و موسپیده
عمه ی سادات - تموم روضه هارو دیده
عمه ی سادات - خدا میدونه چی کشیده
"السلام علیک - عقيله العرب یا زینب"

یه دری که نیم سوخته شده بین دود و آتیش
چه روزهای سختی رو داره بی تو علی در پیش
مادر شیعیه غم نصیبه - مادر حیدرت غریبه
مادر ذکر یا فاطمه - مادر حک شده رو کتیبه
مادرم زهرا - چرا تو رو زدن تو کوچه
مادرم زهرا - صورت تو چرا کبوده
مادرم زهرا - رو چادرت آتیش و دوده
"السلام علیک - سیدتی فاطمه زهرا"

شکر خدا که چشمای ما با یه نظر توست
واسه ی حسین می باره صدق سر توست
مادر اشکارو میخره - مادر کربلا میبره
مادر از نیاز دل و درد نوکراش با خبره
مادر سادات - چشمای نوکر پر آبه
مادر سادات - روضه تو برام عذابه
مادر سادات - حال و روز دلخ خرابه
"السلام علیک - سیدتی فاطمه زهرا"

آه آسمان من زمین گیرم مکن
ای جوان خانه ام پیرم مکن
ماندنت چون شمع آبم می کند
رفتنت خانه خرابم می کند
"الا ای همسفر کمی آهسته ترمرا با خود ببر"

ای کتاب عشق من بسته مشو
مثل مردم از علی خسته نشو
از همه خسته ز من حالی پپرس
از حسین خویش احوالی پپرس
"الا ای همسفر کمی آهسته ترمرا با خود ببر"

تو می دانی که من به جز تو فاطمه
ندارم آشنا میان مردمان
غریب و بی کسم دلم تنگ آمده
از این نامردمان مرو پیشم بمان
"الا ای همسفر کمی آهسته ترمرا با خود ببر"

نمی گویی چرا میان کوچه ها
به دور از چشم من چه آمد بر سرت
به دور از خانه ام چه راهت را گرفت
که سیلی زد تو را به پیش دخترم
به هر روز و شبم خجل از زینبم مرا با خود ببر
"الا ای همسفر کمی آهسته ترمرا با خود ببر"

"مرو یا فاطمه"

تو زهرایی و حق سوره کوثر فرستاده برایت
 نه کوثر، که فرود آمده قران به تعریف تو و مدح و ثنایت
 و فرموده پیمبر به تو، جانم به فدایت
 علی خلق شده تا بشود یار برایت
 بود حضرت مریم یکی از خادمه هایت
 تویی آنکه بود سرمه حوا غبار کف پایت
 تویی آنکه به او ناز کند ذات خداوند
 زمانی که به تسبیح بلند است صدایت
 تو زهرایی عالم همه در تاب و تب توست
 سخن های خدا چشمه جاری لب توست
 و آن حرف قشنگی که خدا خلق نموده است ، لقب توست
 علی شیفته عشق و مرام و ادب توست
 کرم عادت هر صبح و شب توست
 تو زهرایی و نامت روی جانم ، نقش نگین است
 و عالم همه در سایه آن چادر تو خانه نشین است
 که هر رشته از آن چادر تو حبل متین است
 تودر اوجی و دستور خداوند چنین است
 و دامان تو مهده همه خوبان زمین است
 و فرزند تو ارباب سماوات زمین است

دل می تپد این شب ها با یاد تو یا زهرا
 با آیه تطهیر و با سوره اعطینا
 شد نذر غم تو این اشک دمام
 ریحانه حیدر مظلومه عالم
 شور و شرری دارد باز این دل شیدایی
 با یاد شهیدان این نهضت زهرایی
 با صبر و بصیرت با شوق شهادت
 مشتاق جهادیم در راه ولایت
 ما می گذریم از جان رهبر چو دهد فرمان
 والله که می مانیم مردانه در این میدان
 هرگز نهراسیم از فتنه و تحریم
 ما مرد نبردییم نه سازش و تسلیم
 یا فاطمه کاش از ره فرزند تو باز آید
 آوای انا المهدی از سوی حجاز آید
 عالم به ظهورش زیبا شود آخر
 آن تربت گمنام پیدا شود آخر

شاعر: محمد مهدی سیار